

متن پرسش

با سلام مجدد: در ادامه دو سوال پیشین (۲۱۳۸۱ و ۲۱۳۹۲). ۱. بنده حرف جدیدی نمی زنم استاد. در مورد شرط دانستن زبان برای اظهار نظر عالمانه در فلسفه و متون غربی بنده همان اصول علمی که شما و سایر بزرگان در مورد یادگیری علوم اسلامی می گوئید فقط تکرار کردم. سوال بنده این است که اگر برای فهم صحیح و یادگیری و اظهار نظر در مورد فلسفه و فقه اسلامی شرط ابتدایی یادگیری زبان عربی و بعد شاگردی سالیان متمادی نزد اهالی فن است، چرا ما همین قاعده عقلی را در مورد فلسفه های غربی و علوم سایر ملل به کار نگیریم؟ ۲. در مورد ترجمه پرسیدید. حرف بنده این است که همان طور که در هر مرحله ای و متناسب با سطح آموزشی باید به ترجمه نگاه کرد. یعنی همان طور که مثلا برای یک دانش آموز ایرانی که علاقمند به عرفان اسلامی است جنابعالی به متون ترجمه (آن هم ترجمه خوب و مورد اطمینان) از قرآن و یا کتب دیگر مراجعه می دهید و برای یک دانشجو او را امر به یادگیری عربی می کنید و در مرحله بالاتر برای یک طلبه یادگیری ادبیات گام پیش نیاز ورود به دریای مواج متون اسلامی است، در مواجهه با فلسفه و علوم غربی هم ترجمه تا جایی پاسخگو است و در مراحل بالاتر به هیچ عنوان قابل اعتماد نیست (بر فرض اینکه اصلا ترجمه خوبی در دسترس باشد). مسئله را در قالب سیر تحصیلی دانشگاهی مثال می زنم خدمتتان. برای دانشجوی دوره کارشناسی فلسفه، یادگیری زبان خارجی (متناسب با متن مورد مطالعه) خوب است اما واجب نیست. می تواند متون را با استفاده از ترجمه های انتقادی معتبر (در صورت وجود داشتن) بخواند و همین قدر هم بیشتر از وی توقع نیست. اما همین دانشجو اگر خواست کارشناسی ارشد مثلا فلسفه غرب بگیرد و خواست پایان نامه اش را در مورد مثلا کانت بنویسد، منطق علمی دنیا می گوید باید بتواند در این مرحله کانت را به زبان آلمانی بخواند. و وقتی همین دانشجو خواست دکترا بگیرد اگر خواست مثلا کار تطبیقی میان نظرات کانت و هیوم داشته باشد باید علاوه بر آلمانی، انگلیسی را هم مسلط باشد. ۳. در مورد اساتیدی که الان مدعی غرب شناسی در دانشگاه های ایران هستند بنده شما را دعوت می کنم با همان معیارهایی که اساتید فلسفه اسلامی را محک می زنید ایشان را محک بزنید. یعنی اول ببینید ایشان چقدر به ابتدایی ترین پیش نیاز (یعنی دانستن زبان آن فیلسوف) مسلط هستند. دوم اینکه ایشان نزد کدام استاد درس خوانده اند. و سوم اینکه نظرات ایشان نزد صاحب نظران فن در دنیا چقدر اعتبار دارد. خلاصه حرف بنده این است که باید همان معیارهای عقلی و علمی که در یادگیری و آموزش و ترویج علوم اسلامی داریم، همان معیارها را هم در یادگیری و آموزش و اجتهاد در فلسفه ها و یا علوم غربی به کار ببریم. در غیر این صورت ما درگیر توهمات خودساخته ای می شویم که ممکن

است خدای نکرده چند نسل ما را در کام جهل مرکب فرو ببرد همان طور که غرب را در کام «شرق شناسی» فرو برد و هنوز نتوانسته به طور کامل خودش را از آن نجات دهد.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: این که می فرمایید حرف درستی است که اگر کسی بخواهد فیلسوفی را فهم کند و تفکر او را حجت بگیرد، باید دغدغهی فهمِ نظر آن فیلسوف برای او محفوظ باشد. مثل ابن رشد که می خواست ارسطو را بفهمد و تفکر ارسطو برایش حجت بود و لذا به فارابی و ابن سینا در این مورد اشکال داشت که شما تلاش نکرده اید ارسطو را بفهمید. در حالی که مسئله ی فارابی در آن غوغایی که اشعریان و معتزلیان به پا کرده بودند، ارسطو نبود. فارابی مسائلی داشت و به ارسطو رجوع کرد و متوجه شد در بعضی از مسائل خود می تواند با ارسطو فکر کند. حال بر فرض که ارسطو اصلاً آن چه فارابی از او گفته است را نگفته باشد؛ در هر حال فارابی مسائل خود را داشت و توانست چیزی از ارسطو بفهمد که با آن، به مسائل خود بیندیشد. مثل کاری که دکتر فردید نسبت به هایدگر کرد و او را متهم می کنند اصلاً هایدگر را نفهمیده. به قول خودش: «من به عنوان یک ایرانی مسلمان شیعه، مسائلی دارم که با هایدگر می توانم نسبت به آن ها فکر کنم، حالا می گویند هایدگر این ها را نگفته، نگفته باشد». عرض بنده در آن جواب اول به سؤال جنابعالی همین بود که ما بنا نداریم مثل محمدعلی فروغی، کانت و هگل و هایدگر بدانیم؛ ما مسائلی داریم و بر اساس آن مسائل به آن فیلسوفان رجوع می کنیم، اگر چیزی از زبان آن ها در مسائل خود یافتیم، می گیریم و الا، «فلا». موفق باشید